

درمان حُزن و باور به قضا و قدر

میشم عزیزان*

چکیده

حزن و افسردگی در روح و نفس انسان، می‌تواند مانعی در مسیر حرکت و پیشرفت دنیوی و سلوک اخروی فرد باشد. از این رو، باید برای از بین بردن آن تدبیری اندیشید. اعتقاد به قضا و قدر، راه‌کاری است در همین جهت که با ایجاد رضامندی، این مانع را از مسیر بر خواهد داشت. این نگاشته، شرحی بر روایت امام صادق \square است که با استفاده از روایات هم‌مضمون و هم‌خانواده دو عنوان حزن، و قضا و قدر، به دنبال آن هستیم تا به تبیین این دو رکن اصلی حدیث شریف و رابطه آنها بپردازیم.

کلید واژه‌ها: حزن، غم و اندوه، قضا و قدر، اختیار، جبر.

تعریف حزن

لغت‌شناسانی چون خلیل بن احمد، (العین، ج ۱، ص ۳۷۸) ابن منظور (لسان العرب، ج ۱۳، ص ۱۱۱) و ابن اثیر، (النهایه، ص ۲۰۴) طبق اقوالی مشابه قائلند که معنای ریشه «حزن»، «خسونه الشیء و شدة فیه» است، و دو تلفظ دارد: الحُزْن و الحُزْن. ابن فارس می‌گوید: مراد از الحُزْن، زمین سنگلاخی و سختی در آن، و مراد از الحُزْن، همان معنای مشهور است. (معجم المقاییس اللغة، ج ۱، ص ۲۹۱) راغب اصفهانی اضافه می‌کند که خسونت در نفس و آن چه از غم و اندوه در جان آدمی حاصل می‌شود حزن است و نقطه مقابل آن، فرح و شادی است. (مفردات ألفاظ القرآن، ج ۱، ص ۴۷۸)

در بیان عالمان اخلاق، همچون نراقی (معراج السعادة، ص ۷۷۴ و ۷۷۵) و مصباح یزدی (مجله پیرسمان، ش ۴۳، ص ۷) که از روح روایات گرفته شده و نیز در کتاب دائرة المعارف تشیع، در تعریف حزن، (دائرة المعارف تشیع، ج ۶، ص ۲۶۴) به اصل از دست دادن محبوب و فقدان مطلوب، اشاره شده

* دانشجوی کارشناسی ارشد علوم حدیث، گرایش نهج البلاغه، دانشکده علوم حدیث شهر ری.

است. اما از آن جا که تنها عامل ایجاد حزن، نداشته‌ها و ندارایی‌های انسان نیست و گاه اصل دارایی و داشته‌ها می‌تواند عامل پدید آمدن حزن باشد، آن را چنین تعریف می‌کنیم: «احساسی سخت و سنگین، که به دلیل نبود محبوی و یا وجود مطلوبی، دنیوی و اخروی، در انسان پدید می‌آید».

حزن، با دو واژه دیگر، مترادف است:

الف. «هم» با حزن، مترادف است ولی معنایش عام‌تر از حزن است. به عبارت دیگر، یکی از معانی هم، حزن است؛ زیرا حزن فقط در یک معنا استعمال می‌شود ولی ریشه «هم» علاوه بر حزن، در معنای زیر نیز به کار رفته است:

۱. اهتمام داشتن: ما همت به نفسک (العین، ج ۳، ص ۱۹۰۱) مثلاً در روایاتی مثل «من هم بحسنة» (معجم المفهرس بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۶۰۰) به کار می‌رود. این معنا، به نوعی معنای حزن را هم در خود دارد. یعنی فرد، هم و غم خود را برای انجام کار خیر می‌گذارد.

۲. همت: إنه لعظیم الهمة وإنه لصغير الهمة (العین، ج ۳، ص ۱۹۰۱) یعنی انسان می‌تواند دارای اراده بلند یا کوتاه و سست باشد.

۳. بلا و گرفتاری. در روایتی مثل «إكفني ما أهمني» (معجم المفهرس بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۵۹۹) و یا «إجعل لي من همتي و كربي فارجأ» (همان، ج ۱۳، ص ۶۰۲) آمده است. معنای عبارت چنین است که «خدایا، مرا از این بلا و گرفتاری، کفایت نما».

ابن السکیت می‌گوید: «الهم من الحزن» (لسان العرب، ج ۱۲، ص ۶۲۱) این تعبیر، دلالت بر عام بودن حزن نسبت به «هم» نیست، بلکه تنها به یک معنای ریشه «هم» که حزن است اشاره دارد.

ب. «أسف» نیز با حزن، مترادف است که می‌تواند معنای دیگری را هم در بر داشته باشد (ر.ک: غریب الحدیث، ابن جوزی، ج ۱، ص ۲۶، مختار الصحاح، ص ۲۸) احمد بن خلیل، قائل است واژه «أسف» زمانی که از سوی ما فوق به کار رود، به معنای خشم و غضب و زمانی که از سوی زیر دست باشد، به معنای معروف حزن است (العین، ج ۱، ص ۸۳).

ارزش گذاری حزن

ارزش و جایگاه حزن، از نظر اسلام چیست؟ آیا اسلام آن را رد می‌کند یا این که به تمام و کمال می‌پذیرد؟ و یا نگاهی میانه به آن دارد؟ شخص محزون از نظر اسلام، چگونه فردی است؟ آیا دین به او جلوه‌ای عابدانه و زاهدانه می‌دهد یا خلاف آن را اثبات می‌کند؟

آیات و روایات در باب غم و اندوه، به دو دسته تقسیم می‌شوند. دسته‌ای چون آیه شریفه: «لَكَيْلًا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ» (سورة آل عمران، آیه ۱۵۳) ما را از حزن و اندوه بر حذر می‌دارند و دسته‌ای دیگر، چون این حدیث قدسی که خداوند به حضرت عیسی وحی کرد: «اکحل عینک بمیل الحزن» (میزان الحکمه، ج ۳۸۱۸) ما را به اندوهگین بودن ترغیب می‌کنند.

پس شریعت نسبت به حزن، دو نگاه دارد: تأییدی و ردّی. به تعبیر دیگر، در اسلام دو نوع رویکرد مثبت و منفی در موضوع حزن وجود دارد. آیه الله مصباح یزدی، در جمع دیدگاه‌های متفاوت در این موضوع، می‌گوید: «حزن و شادی، اگر در مواردی باشد که انسان را از کمالات دیگر باز دارد، آن حالت، طبعاً نامطلوب خواهد بود و به اندازهٔ اختیاری بودن، آن از نظر اخلاق، ارزش منفی خواهد داشت. حال باید دید آن چیز مطلوب چه ارزشی دارد و مطلوبیتش تا چه حد است. آیا این چیز مربوط به دنیا است یا مربوط به آخرت؟ مربوط به بدن یا مربوط به روح است؟ از این رو، اگر ادامهٔ این حالت در جهت خیر باشد و به خاطر از دست رفتن یک خیر معنوی و اخروی باشد، مطلوب است و تشدید آن هم تا آن جا که منشأ آثار نیک باشد مطلوب است. و آلا انسان باید خود را منصرف کند و طوری نباشد حزن، قلبش را فرا گیرد و او را از کارهای دیگر باز دارد» (مجلهٔ پرسمان، ش ۴۳، ص ۷) از این سخن چنین بر می‌آید که چون اصل پیدایش غم در انسان، به سبب وجود یا عدم مطلوبی است، ارزش حزن نیز وابسته به ارزش آن مطلوب است که اگر دنیوی باشد، حزن منفی، و اگر اخروی باشد، مادامی که منشأ عمل صالح است و به واجبات هم ضرر نرساند، حزن مثبت است. بنا بر این، از نظر دین، حزن نسبت به مطلوب دنیوی، مذموم و حزن نسبت به مطلوب اخروی یا در مسیر آخرت، ممدوح است.

قلمرو حزن مثبت

حزن مثبت، احساسی سخت و سنگین است که در رابطه با مطلوبی اخروی به وجود می‌آید. این نوع از حزن، در نگاه دین کاملاً مورد پذیرش است و نه تنها از آن منع نشده بلکه ائمه \square به آن هم تشویق کرده‌اند. آن جا که پیامبر \square می‌فرماید: «خداوند توسط چنین حزنی عبادت می‌شود» (مکارم الأَخلاق، ص ۴۶۲: مَا عَدَّ اللهُ عَلَى مِثْلِ طَوْلِ الْحَزْنِ) و یا امام سجاده \square می‌فرماید: «خداوند، قلب حزین را دوست دارد»، (الكافی، ج ۲، ص ۹۹: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ كُلَّ قَلْبٍ حَزِينٍ) مرادشان حزن مثبت است. و نیز منظور از قلب محزون عارفان، (میزان الحکمه، ج ۱، ص ۳۸۲: قَالَ الصَّادِقُ: الْحَزْنُ مِنْ شِعَارِ الْعَارِفِينَ) متقین (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲: «قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ») و مؤمنان (همان، حکمت ۳۳۳: الْمُؤْمِنُ، حُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ وَبَشْرُهُ فِي وَجْهِهِ) چنین حزنی است. این نوع از حزن را با معیار اختیار، به دو دسته حزن مثبت اکتسابی و حزن مثبت غیر اکتسابی تقسیم می‌کنیم. به این معنا که اگر ارادهٔ انسان در پیدایش حزن، نقش مستقیم داشته‌باشد، حزن اکتسابی، و اگر فرد اصلاً دخیل نباشد و یا به طور مستقیم نقشی را ایفا نکند، حزن غیر اکتسابی است. (برای مثال، گاه فرد به اختیار و با تأمل در حال خود و دیگران، محزون می‌شود و گاه بدون اختیار او رویدادی رخ می‌دهد و اندوهگینش می‌سازد) امیر مؤمنان \square در روایتی می‌فرماید: «هرکس از مؤمنان بر نفس خویش بسیار اندوه خورد، روز قیامت خداوند او را شاد گرداند و در سرای ماندگاری جایش دهد». (غرر الحکم،

ح ۹۰۲۷) این جا اگر بگوییم حزن اکتسابی نیست، پس مؤمنان در مقابل کاری که مجبور به انجام آن بوده‌اند، پاداش گرفته‌اند که خلاف عدالت خداوند است. از این رو، در حزن، اختیار انسان هم نقش دارد.^۱

حزن مثبت اکتسابی

این حزن، حزن بر مطلوب از دست رفته اخروی است که به اختیار فرد ظهور پیدا می‌کند. انسان در مسیر تمایلات نفس، می‌تواند بدون غم و غصه‌ای از کنار مطلوبات از دست رفته بگذرد، ولی چون مؤمن خود را سالک الی الله می‌داند و برخلاف تمایلات نفس عمل می‌کند، برای فقدان مطلوبش سراسر غرق در حزن و اندوه می‌شود. پس این حزن، هم مثبت است، چون در مسیر خداوند است، و هم اکتسابی است، چرا که به اختیار فرد وابستگی کامل دارد.

در روایات، جلوه‌هایی از این حزن مثبت آمده است:

الف. حزن برگناه. امیر مؤمنان □ در روایتی چنین امر می‌کند: «سُرُورُ الْمُؤْمِنِ بِطَاعَةِ رَبِّهِ، وَ حُزْنُهُ عَلٰی ذَنْبِهِ؛ (عُرر الحکم، ح ۵۵۹۴). شادی مؤمن، به اطاعت پروردگارش و حزن او بر معصیتش است».

ب. حزن بر انجام ندادن نیکی‌ها. حضرت امیر □ در روایت دیگر می‌فرماید: «اکثر سرورک علی ما قَدَّمْتَ مِنَ الْخَيْرِ وَ حُزْنُکَ عَلٰی مَافَاتَ مِنْهُ؛ (همان، ح ۲۳۴۵). بیشتر سرورت بر کارهای خیری باشد که انجام داده‌ای و بیشتر حزنت بر امور خیری باشد که از دست تو رفته است».

یا حضرت در نامه‌ای به ابن عباس می‌نویسد: «فَلْيَكُنْ سُرُورُكَ بِمَا نَلْتَ مِنْ آخِرَتِكَ وَ لِيَكُنْ أَسْفَاكَ عَلٰی مَا قَاتَ مِنْهُ؛ (نهج البلاغه، نامه ۲۲) شادی تو از چیزی باشد که در آخرت مفید است و اندوه تو برای از دست دادن چیزی از آخرت باشد».

ج. حزن بر مصائب اهل بیت □. امام صادق □ می‌فرماید: «نَفْسِ الْمَهْمُومِ الْمُعْتَمِّ لِظُلْمِنَا، تَسْبِيحٌ، وَ هَمَّتْ لِأَمْرِنَا، عِبَادَةٌ» (الکافی، ج ۲، ص ۲۲۶، ح ۱۶). کسی که برای ما نگران باشد و به خاطر ستمی که بر ما برود غمگین، نفس کشیدنش تسبیح و غم خواری او برای ما عبادت است».

د. حزن بر مرگ و قیامت. (مطلوب انسان در مورد مرگ، آسایش و راحتی در سرای آخرت، از مرگ تا ورود به قبر و بعد از آن تا قیامت، و رهایی از عذاب پروردگار است.) دیلمی که در کتاب «ارشاد القلوب» بابتی را به فضیلت حزن اختصاص داده است، چنین می‌گوید: «عجیب نیست که انسان محزون باشد. تعجب در این است که چگونه ساعتی قلبش خالی از حزن ماند! و سزاوار است

۱. (مرحوم راغب اصفهانی در توجیه نهی «لاتحزنوا» در آیه ۱۵۳ سوره آل عمران می‌گوید: «معنایش این است که از به دست آوردن و عمل به چیزی که نتیجه آن حزن است، منع شده‌ایم؛ چرا که حزن، اکتسابی نیست». در حالی که از همین آیه و روایات ذکر شده در متن، فهمیده می‌شود که حزن، هم اکتسابی و هم غیر اکتسابی است (ر.ک: مفردات القرآن، ج ۱، ص ۴۷۸).

هرکسی قلبش محزون باشد؛ زیرا در سفر دور و درازی است که اول منزل آن مرگ و محل ورودش قبر و بازگشت به قیامت، و موقوفش حضور پرودگار است... چگونه دل آدمی محزون نباشد و حال آن که اجلس حتمی است و علت آن هم مخفی است». (ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۶۷) این بیان زیبا، مصداق سخن کوتاه و ژرف امام صادق □ است که می‌فرماید: «إِنْ كَانَ الْمَوْتُ حَقًّا فَالْفَرَحُ لِإِذَا؟». (التوحید، ص ۳۷۶) روایت امیر مؤمنان □ نیز گویای همین مطلب است: «وَلَيْكُنْ سُرُورُكَ بِمَا قَدَّمْتَ وَأَسْفُكَ عَلَى مَا خَلَّفْتَ وَهَمُّكَ فِيمَا بَعَدَ الْمَوْتِ؛ (نهج البلاغه، نامه ۶۶) باید شادی تو برای آن چه (از نیکی) پیش فرستادی، اندوهت برای آن چه (از گناه) پشت سر نهادی و غصه‌ات برای بعد از مرگ باشد».

حزن مثبت غیر اکتسابی

این اندوه، اندوهی است که به مصلحت‌هایی چون جلوگیری از غفلت، یاد خداوند، آزمایش و امتحان انسان، از جانب خداوند بر فرد وارد می‌شود و چون سالک، در ظهور آن نقشی ارادی نداشته، کاملاً غیر اختیاری است. این جاست که فرد چاره‌ای برای فرار از آن نمی‌یابد و باید صبر و رضایت به قضا و قدر الهی را پیش گیرد. روایات ذیل، بیانگر این نوع از حزن هستند:

امام صادق □: «لَا يَمْضِي عَلَى الْمُؤْمِنِ أَرْبَعُونَ لَيْلَةً إِلَّا عُرِضَ لَهُ أَمْرٌ يُحِزُّهُ يُدَكِّرُهُ رَبِّهِ؛ (المؤمن، باب التمهيص بالحزن و الهم، ص ۴۴) چهل شب بر مؤمن نمی‌گذرد مگر این که حزنی بر او وارد شود تا پرودگارش را به یاد آورد».

حضرت صادق □: «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا كَثُرَتْ ذُنُوبُهُ وَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ مِنَ الْعَمَلِ مَا يُكْفِّرُهَا، إِبْتَلَاهُ اللَّهُ بِالْحُزْنِ لِيُكْفِرَ بِهَا؛ (همان جا). اگر گناه بنده زیاد شود و نزد خداوند متعال عملی نباشد که کفاره آن گناهان گردد، خداوند او را به حزن مبتلا می‌کند».

امام موسی کاظم □: «الْمُؤْمِنُ مِثْلُ الْمِيزَانِ، كُلَّمَا زِيدَ فِي إِيْمَانِهِ زِيدَ فِي بَلَاءِهِ؛ (همان، باب سرعة البلاء إلى المؤمن، ص ۳۱) مؤمن مثل دو کفه ترازو است که هر چه ایمانش زیاد شود، بلا (که عامل حزن و اندوه است) بر فرد بیشتر می‌گردد».^۲

قلمرو حزن منفی

حزن منفی، احساسی سخت و سنگین است که در نفس آدمی به دلیل مطلوبی دنیوی به وجود می‌آید. انسان وقتی به این نوع از حزن مبتلا می‌گردد، از مسیر عبودیت خارج می‌شود و در امور دنیوی، چه در حوزه فردی و چه در حوزه اجتماعی، به دلیل افسردگی ناشی از این حزن،

۲. تعبیر شاعرانه این روایت چنین می‌شود: هر که در این بزم، مقرب‌تر است جام بلا بیشترش می‌دهند.

دیگر نمی‌تواند فعال ظاهر شود و مؤثر و مفید واقع گردد. این حزن، از نگاه علم اخلاق، در شمار رذایل جای می‌گیرد و گفته شده که از عوامل دیگری چون «حسد، کینه، خوف، ترس، ناامیدی، فقدان و ناکامی و... نشأت گرفته است». (ر.ک: پایان نامه «حزن و افسردگی در آیات و روایات»، ص ۹۳-۱۴۰) اما مهم‌ترین عامل ایجاد غم و اندوه منفی، دنیاطلبی است و حسد، کینه، خوف و ترس، ناامیدی، فقدان و ناکامی و... زیر شاخه‌های دنیاطلبی (مراد، دنیای مذمومی است که امیر مؤمنان □ چنین وصفش کرد: «حُصَّتْ بِالشَّهَوَاتِ وَ تَحَبَّتْ بِالْعَاجِلِهِ وَ رَاقَتْ بِالْقَلِيلِ وَ تَحَلَّتْ بِالْأَمَالِ» نهج البلاغه، خطبه ۱۱۱) هستند. در روایات شریفه زیر به منفی بودن و دنیوی بودن این حزن اشاره شده است:

قال رسول الله □: «الرَّغْبَةُ فِي الدُّنْيَا، تُكْثِرُ أَلَمَ وَ الْحُزْنَ؛ (بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۱۲۰) میل به دنیا، اندوه را زیاد می‌کند». در حدیث دیگر از نبی اکرم □ چنین می‌خوانیم: «أَنَا زَعِيمٌ بِثَلَاثٍ لَمِنَ أَكْبَبِ عَلَى الدُّنْيَا، يَفْقِرُ لَا غِنَاءَ لَهُ وَ يَشْغَلُ لَا فَرَاغَ لَهُ وَ يَهْمُ وَ حُزْنَ لَا انْقِطَاعَ لَهُ؛ من سه چیز را برای کسی که به دنیا روی آورد قطعی می‌دانم: فقری بدون بی‌نیازی، سرگرمی بدون آسایش، و اندوه و غصه‌ای بی‌پایان» (همان، ص ۸۱).

و یا در روایت دیگر می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، هَذَا دَارُ تَرْجٍ، لَا يَدَارُ قَرْحٍ وَ دَارُ التَّوَاءِ لَا دَارُ اسْتَوَاءٍ، فَمَنْ عَرَضَهَا لَمْ يَفْرَحْ لِرَجَاءٍ وَ لَمْ يَحْزَنْ بِشِقَاءٍ؛ (أعلام الدین، ص ۳۴۳) ای مردم، دنیا سرای غم است نه سرای شادی، سرای دشواری است نه سرای آسودگی. پس هر که آن را شناخت، با امید شاد نشد و با سختی‌ای اندوهگین نگشت».

رابطه حزن منفی در وجود انسان با دنیا، به دو گونه است. یکی آن که انسان به داشته‌های کم و یا فراوان دنیا، علاقه‌مند می‌گردد به نحوی که آن داشته‌ها و از دست دادنشان او را محزون می‌کند. و دیگر آن که فرد خواستار داشته‌هایی است به گونه‌ای که خود را به وجود آنها نیازمند می‌یابد، که اگر آن خواسته‌ها بر آورده نشوند او نیز محزون می‌گردد. از این رو، حزن منفی، دو حوزه دارد: حزن بر داشته‌ها، حزن بر نداشته‌ها.

حزن بر داشته‌ها

انسان در زندگی خود، داشته‌هایی را دارد که به آنان علاقه‌مند است. این داشته‌ها می‌تواند پدر، مادر، همسر، فرزند، مسکن، مرکب، ثروت، قدرت و... باشد. گاه همان طور که بیان شد بنا بر مصلحت‌هایی چون ذکر خداوند متعال و غافل نشدن از او، حبص سیئات و یا امتحان و ابتلا، از سوی پروردگار عالم، داشته‌ها دست‌خوش تغییر می‌شود و موجب از دست رفتن مطلوبات و محبوبات می‌گردد. در چنین شرایطی اگر فرد سر به بی‌قراری و بی‌تابی شدید بگذارد، حزنش حزن منفی خواهد بود. در این جا نوع حزن، ارتباط دقیقی با خود انسان دارد.

یعنی او با نوع عمل خود، نوع حزن را مشخص می‌نماید. اگر فرد با از دست دادن مطلوب خود، بی‌تاب و بی‌قرار گردد و فراتر از آن حدودی که شریعت مجاز شمرده است، محزون شود، حزنش منفی، و اگر راضی به خواسته حضرت حق باشد و صبر پیشه کند، حزنش، مثبت خواهد بود.

ارتباط بین حزن و عمل انسان، در کلام امام صادق علیه السلام چنین بیان شده است: «لَا تُعْدَنَّ مُصِيبَةً أُعْطِيتَ عَلَيْهَا الصَّبْرَ إِسْتَوْجِبَتْ عَلَيْهَا مِنَ اللَّهِ ثَوَابًا بِمُصِيبَةٍ، أَنَا الْمَصِيبَةُ الَّتِي يَحْرِمُ صَاحِبَهَا أَجْرَهَا وَثَوَابَهَا إِذَا لم يَصْبِرْ عِنْدَ نُزُولِهَا؛ (میزان الحکمه، ج ۱۰۰۷۹) مصیبتی را که نعمت صبر در برابر آن به تو داده شده و به سبب آن مستوجب ثواب الهی هستی، هرگز مصیبت به شما نیاور، بلکه مصیبت آن است که مصیبت‌دیده بر اثر ناصبری، از اجر و ثواب محروم گردد».

البته داشته‌ها و حزن منفی ناشی از آن، دو قسم است. یکی آن داشته‌هایی که انسان از دست می‌دهد و به دلیل شدت علاقه و دل‌بستگی به آنها، دچار حزن می‌شود، و دیگر آن داشته‌هایی که هنوز از دست نداده ولی غصه از دست دادن آنها را می‌خورد.

حزن بر داشته‌های از دست‌رفته، مصداق روایی این حزن در کلام حضرت علی علیه السلام چنین نشان داده شده است: «الدَّهْرُ، يَوْمَانِ يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ، فَأَذَا كَانَ لَكَ فَلَا تَبْطِرُو، إِذَا كَانَ عَلَيْكَ فَلَا تَحْزَنُ، فَيَكْلِبُهَا فَتَخْتَرِ؛ (بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۳) دنیا دوزخ است. روزی که به سود تو و روزی که به زیان تو است. وقتی روزگار به سود تو بود، پایکوبی نکن و چون به زیان تو شد، اندوهگین مباش که با هر دوی آنها آزمایش می‌شوی».

در حدیث دیگر از حضرت امیر علیه السلام چنین بیان شده است: «مَنْ عَرَفَ الدُّنْيَا، لَمْ يَحْزَنْ عَلَى مَا أَصَابَهُ؛ (غرر الحکم، ج ۸۹۳۵) هر آن که دنیا را شناخت، به آن چه بدو رسید اندوهگین نشد».

این روایت بلیغ، نه تنها به حزن آور بودن مصیبت‌ها و داشته‌های از دست‌رفته اشاره دارد، بلکه به یکی از راه‌های پیشگیری و یا درمان بیماری افسردگی نیز می‌پردازد. اگر فرد مبتلای به عوامل حزن، دنیاشناس باشد، از حزن و اندوه نسبت به آن ایمن خواهد بود و دیگر در بلاها و مصائب عنان از کف نخواهد داد.

از جمله نمونه‌های تاریخی که در صدر اسلام وجود دارد، می‌توان به سالی که حضرت خدیجه و حضرت ابوطالب علیهما السلام از دنیا رفتند اشاره کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله با از دست دادن این دو پشتوانه مهم و دل‌سوز خود، اندوهگین شد و آن سال را عام الحزن نامید. (لسان‌العرب، ج ۱۳، ص ۱۱۲) سؤال این است که آیا پیامبر صلی الله علیه و آله گوشه‌گیر شد و در فراغ عمومی خود و همسر فداکارش زانوی غم بغل گرفت؟ آیا با وجود این حادثه سخت در آن شرایط و امتحان دشوار، اسلام و پیشرفت آن متوقف شد؟ خیر، هرگز چنین نشد. پیامبر و مسلمانان، بعد از اقامه عزا دو باره با استقامت و پایداری، قدم

در عمل حزن و بدور به قضا و قدر

در راه رشد اسلام گذاشتند تا آن جا که گسترش اسلام و رویدادهای مهمی چون پیروزی در جنگ‌ها، فتح مکه و... بعد از این حادثه به دستان خود پیامبر □ صورت گرفت. حزن به داشته‌های از دست‌رفته. گاهی انسان دارایی‌هایی دارد که هنوز آن را از دست نداده، ولی اندوه فنا شدن و نابودی آن‌ها را می‌خورد که مبادا زمانی آن‌ها را از دست بدهد. در حدیثی از امیر مؤمنان □ چنین آمده است: «الْقَنِيَةُ، يَبُوعُ الْاِحْرَانَ؛ (غرر/الحکم، ح ۳۹۵. روایات مشابه: ح ۴۵۹۲: «تَمَرَةُ الْقَنِيَاتِ، الْحَزْنِ» و ح ۱۰۲: «الْقَنِيَةُ، اِحْرَانٌ») داشته‌های انسان، سرچشمه‌های غصه و اندوه‌اند». «قنیه» به هر آن چه که انسان کسب کرده، اطلاق می‌شود (العین، ج ۳، ص ۱۵۳۳: اتخذه لنفسه) که به مصداقی خاص یا کم و بیش بودن آن داشته، اشاره‌ای ندارند. از این رو، در می‌یابیم که مهم‌تر از اصل دارایی و کم و بیش بودن آن، علاقه بدان است که می‌تواند نقش مؤثری در رضامندی فرد ایفا کند. تلاش فرد برای هر نوع از مطلوبات، ناخواسته و به صورت طبیعی علاقه ایجاد می‌کند، لیکن فرد باید هوشیار باشد تا این علاقه، عاقلانه باشد و سبب غفلت وی نگردد.

حزن بر نداشته‌ها

امیر مؤمنان علی □ در خطبه‌ای از نهج البلاغه می‌فرماید: «مَنْ اسْتَعْنَى فِيهَا، فُتِنَ وَمَنْ افْتَقَرَ فِيهَا، حَزِنَ» (نهج البلاغه، خطبه ۸۲) هر کس در آن (دنیا) بی‌نیاز شد، مورد آزمایش قرار گرفت و هر کس در آن نیازمند شد، غمگین گردید». در روایت دیگر حضرت امیر □ چنین آمده است: «الْفَقْدُ اِحْرَانٌ؛ نبوده‌ها، حزنند». (غرر/الحکم، ح ۷۷) نداشته‌های انسان را می‌توان به دو گونه تقسیم نمود: یک دسته، ضروریاتی است که انسان برای زندگی کردن و ادامه حیات به آن‌ها نیازمند است. و دسته دیگر، نداشته‌هایی است که بودنشان مفید و نبودشان زیان‌آور نیست. هر دو نداشته، حزن‌آورند؛ با این تفاوت که در نوع اول، حزن همان «هم» است و مادامی که به افراط کشیده نشود و انسان را به تلاش وادارد، مثبت است. ولی در نوع دوم، حزن، منفی است که شامل آمال دور و دراز، نکوهیده و بعید می‌شود. حضرت امیر □ می‌فرماید: «فَإِنَّ الْمَرْءَ... يَحْزُنُ عَلَى الشَّيْءِ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لِيُحْسِبَهُ؛ انسان... برای چیزی اندوهناک می‌شود که هرگز به دست نخواهد آورد» (نهج البلاغه، نامه ۶۶). بعید بودن برخی از این آرزوها و نداشته‌ها به این دلیل است که اصالتاً استعداد انسان‌ها در نیل به خواسته‌ها، به تقدیر خداوند با یک‌دیگر تفاوت دارد. در نتیجه، اگر انسان طالب فراتر از آنچه که در توان اوست باشد و برای آن‌ها اندوه و غم او را فرا بگیرد، به بی‌راه رفته است. این نوع از حزن منفی، غالباً از حرص، طمع یا حسادت نشأت می‌گیرد. از این رو، هم با اعتقاد به قضا و قدر درمان می‌گردد و هم با قناعت (رابطه حزن و قناعت، نیاز به بررسی جداگانه دارد).

حضرت در نهج البلاغه خطاب به فرزندشان چنین می‌فرماید: «وَإِنْ كُنْتَ جَازِعاً عَلَيَّ مَا تَقَلَّتْ مِنْ يَدَيْكَ، فَاجْزَعْ عَلَيَّ كُلَّ مَا يَصِلُ إِلَيْكَ؛ اگر برای چیزی که از دست دادی ناراحت می‌شوی، پس برای هر چیزی که به دست تو نرسیده نیز نگران باش». (نهج البلاغه، نامه ۳۱) با دقت در روایت در می‌یابیم که این حدیث به دو نوع حزن منفی، یعنی حزن بر داشته از دست‌رفته (عَلَيَّ مَا تَقَلَّتْ مِنْ يَدَيْكَ) و حزن بر نداشته (عَلَيَّ كُلَّ مَا يَصِلُ إِلَيْكَ)، اشاره دارد.

خلاصه آن که عامل حزن، هم دارایی‌های انسان و هم ندارایی‌های اوست. در روایت اخیر، آن چه غیر معقول دانسته شده، حزن بر نداشته‌هاست. پس باید به دنبال راهی برای از بین بردن این عوامل بود.

قضا و قدر

امام صادق ع در روایت «إِنْ كَانَ كُلُّ شَيْءٍ بِقَضَاءٍ وَقَدَرٍ، فَالْحَزَنُ لِمَاذَا؟»^۳ قضا و قدر را مانند دارویی آرامش‌بخش معرفی می‌کند که درد حزن را تسکین می‌بخشد تا فرد بتواند بدون هیچ‌گونه افسردگی به زندگی خود ادامه دهد.

اما سخن این است که آیا همه انواع حزن، بیماری‌اند و نیازمند درمان؟ چگونه همه آن‌ها با قضا و قدر درمان می‌شوند؟ پاسخ سؤال اول کاملاً واضح و روشن است؛ چرا که حزن را به دو حزن مثبت و منفی تقسیم کردیم. حزن مثبت و مصادیق آن، به درمان نیازی ندارد. زیرا همان طوری که بیان شد در سرعت بخشی به حرکت انسان در زندگی دنیوی و اخروی، مؤثر است. اما حزن منفی، رذیله‌ای اخلاقی است و انسان باید از آن پاک شود. زیرا زندگی، در جنبه‌های فردی و اجتماعی، به نحو چشم‌گیر تأثیرگذار است و از موانع کسب کمالات شمرده می‌شود. از این رو، نیازمند درمان است. این روایت، به درمانی مؤثر و کارساز با اعتقاد به قضا و قدر اشاره می‌کند.

البته اعتقاد نادرست به قضا و قدر، امکان دارد عوارض و آفات بی‌خیالی، تنبلی، کسالت و عاقبت‌طلبی را به همراه داشته باشد. به همین دلیل عده‌ای جهت سرکوب مخالفان خود، از قضا و قدر سود جست‌ه‌اند و به عنوان دستاویز خوبی برای فرو نشاندن صدای معترضان، از

۳. حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الصَّهْبَانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادِ الْأَزْدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبَانُ الْأَحْمَرُ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، أَنَّهُ جَاءَ إِلَيْهِ رَجُلٌ، فَقَالَ لَهُ: يَا بَنِي أُمَّتِ وَأُمِّي! عَظُمَتْ مَوْعِظَةٌ. فَقَالَ: «إِنْ كَانَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، قَدْ تَكْفَلَ بِالرِّزْقِ، فَاهْتَمِّمْ لِمَاذَا؟! وَإِنْ كَانَ الرِّزْقُ مَقْسُومًا، فَالْحَرِصْ لِمَاذَا؟! وَإِنْ كَانَ الْحِسَابُ حَقًّا فَاجْمَعْ لِمَاذَا؟! وَإِنْ كَانَ الْخَلْفُ مِنَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - حَقًّا فَالْبِخْلِ لِمَاذَا؟! وَإِنْ كَانَتِ الْعُقُوبَةُ مِنَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - النَّارَ، فَالْمَعْصِيَةَ لِمَاذَا؟! وَإِنْ كَانَ الْمَوْتُ حَقًّا، فَالْفِرْحَ لِمَاذَا؟! وَإِنْ كَانَ الْعَرَضُ عَلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - حَقًّا، فَالْمَكْرَ لِمَاذَا؟! وَإِنْ كَانَ الشَّيْطَانُ عَدُوًّا، فَالْغَفْلَةَ لِمَاذَا؟! وَإِنْ كَانَ الْمَتْرَعُ عَلَى الصَّرَاطِ حَقًّا، فَالْمَعْجَبَ لِمَاذَا؟! وَإِنْ كَانَ كُلُّ شَيْءٍ بِقَضَاءٍ وَقَدَرٍ، فَالْحَزَنُ لِمَاذَا؟! وَإِنْ كَانَتِ الدُّنْيَا فَانِيَةً، فَالطَّمَأْنِينَةَ إِلَيْهَا لِمَاذَا?!» // التوحيد، ص ۳۷۶.

آن استفاده نموده‌اند. برخی با پر رنگ جلوه‌دادن قضا و قدرها که حکم خداوند است و کم رنگ جلوه‌دادن اختیار انسان، هر گونه شورش را از نطفه خفه کرده‌اند. بهترین مصداق این موارد، بنی امیه و این سخن معاویه است که «خلافت یزید، قضای الهی است» (ر.ک: سرنوشت از دیدگاه علم و فلسفه، ص ۳۹؛ جبر و اختیار، ص ۱۱-۱۵).

معنای قضا و قدر

شیخ مفید، (بحار الأنوار، ج ۵، ص ۹۸) شیخ صدوق، (التوحید، ص ۳۸۳ - ۳۸۸) و علامه مجلسی، (بحار الأنوار، ج ۵، ص ۱۰۷) و بزرگان دیگر، چهار تا ده معنا برای واژه‌های قضا و قدر ذکر کرده‌اند.

الف. قضا. ابن فارس در باره ریشه کلمه قضا می‌گوید: «يَدُلُّ عَلَى أَحْكَامٍ أَمْرٍ وَ إِتْقَانِهِ وَ إِنْغَاذِهِ لِحَيْثِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ السَّمَوَاتِ فِي يَوْمٍ». (معجم المقاییس اللغة، ج ۲، ص ۴۰۶) یعنی ابن ریشه، به محکم بودن امری، استواری و تنفیذ آن دلالت دارد. در روایتی امام رضا ع به یونس بن عبد الرحمان بیان می‌دارد که: «القضاء هو الإبرام و إقامة العين؛ قضا محکم و حتمی کردن و اقامه خود شیء است» (الكافی، ج ۱، ص ۱۵۸).

ب. قدر. ابن فارس در این جا بیان می‌کند: «يَدُلُّ عَلَى مَبْلَغِ الشَّيْءِ وَ كُنْهِهِ وَ نَهَائِهِ، فَالْقَدْرُ مَبْلَغُ كُلِّ الشَّيْءِ». (معجم المقاییس اللغة، ج ۲، ص ۳۸۸) یعنی این ریشه، به ارزش شیء، درون و پایانش اشاره دارد. در مفردات راغب آمده است: «القدر و التقدير تبيين كميته الشيء؛ (مفردات الفاظ القرآن، ج ۳، ص ۱۳۸) قدر و تقدیر، بیان نمودن مقدار کمیته شیء است». امام رضا ع در ادامه روایت پیش گفته در معنای قدر فرموده‌اند: «هي الهندسة و وضع الحدود من البقاء و الفناء؛ (الكافی، ج ۱، ص ۱۵۸) قدر، تعیین شکل شیء و دوام و نابودی آن است».

بنا بر این، منظور از تقدیر الهی این است که خدای متعال برای هر پدیده‌ای، کم و کیف، و زمان و مکان خاص قرار داده است که تحت تأثیر علل و عوامل تدریجی تحقق یابد. و منظور از قضای الهی این است که پس از فراهم شدن مقدمات و اسباب و شرایط، آن را به مرحله نهایی و حتمی می‌رساند. (آموزش عقاید، ص ۱۴۹) با توجه به این معانی، ترکیب واژه‌های «قضا و قدر»، به عکس آن، یعنی «قدر و قضا» صحیح است. (در این تحقیق، چون تنها در پی بررسی موضوع قضا و قدر نیستیم، از همان تعبیر عامیانه و مشهور استفاده می‌کنیم).

جبر، اختیار، قضا و قدر

تبیین رابطه سه موضوع جبر، اختیار، قضا و قدر، منجر به تشکیل سه فرقه با سه عقیده متفاوت شده است.

۱. اشاعره و جبرگرایی. روش اشاعره در این بحث، روش جبری است. آنان معتقدند که اولاً، صدور همه افعال، از سوی خداوند است و آدمی فعل خود را نمی‌آفریند بلکه کسب می‌کند. ثانیاً، انسان مجبور است و دخالتی در سرنوشت خود ندارد. اعتقاد دوم زائیده اعتقاد اولی است (تحقیق فلسفی کلامی در قضا و قدر، ص ۲۷) این اعتقاد، از نظر شیعه، کفر است (پایان‌نامه «قضا و قدر و سرنوشت انسان»، ص ۸۰).

۲. معتزله و تفویض‌گرایی. اینان اعتقاد دارند که اولاً، خالق پس از خلق عالم، آن را به حال خود وا گذاشت؛ زیرا خلقت در بودنش نیازمند خالق نیست. ثانیاً، انسان که جزئی از خلقت است، در افعال و اعمالش محتاج به خالق نیست و آزاد، مختار و متکی به خویش است. (ر.ک: تحقیق فلسفی - کلامی در قضا و قدر، ص ۳۲) این اعتقاد هم از نظر شیعه، شرک است (پایان‌نامه «قضا و قدر و سرنوشت انسان»، ص ۸۰).

۳. شیعه و امر بین الامرین. مکاتب اشعری و معتزلی، هر کدام از عهده تفسیر افعال اختیاری و ربط آن با قضا و قدر باز مانده‌اند. شیعه، نه به صرف قادریت و صاحب اختیار دانستن خداوند، خویش را مجبور می‌بیند و نه به واسطه مختار دانستن خود در امور، خداوند را از سلطنت و قادریت می‌اندازد؛ بلکه نگرش او جامع هر دو بوده و آن، امر بین الامرین است. (تحقیق فلسفی - کلامی در قضا و قدر، ص ۶۸ - ۷۰)

نگاه این سه فرقه از این جهت اهمیت دارد که در زندگی عملی و روش اجتماعی و کیفیت مقابله با حوادث، مؤثر است. بدیهی است که روحیه و روش کسی که معتقد است وجودی دست بسته است و تأثیری در سرنوشت ندارد، با شخصی که خود را حاکم بر سرنوشت می‌داند و معتقد است آزاد آفریده شده، (انسان و سرنوشت، ص ۳۱) و هم‌چنین با کسی که قائل به امری بین این دو عقیده شده، کاملاً متفاوت است. از این رو، پذیرفتن هر یک از این سه عقیده، مهم است. در این جا بدون اثبات و ردی، تنها نظر شیعه را قدری تبیین می‌کنیم.

مثال: در ذهن خود فردی را تصور کنیم که با اختیار خود در پشت میز می‌نشیند، مطالعه می‌کند، استراحت می‌کند، می‌خورد، می‌خوابد، و کارهایی از این قبیل انجام می‌دهد. آن فرد فکر می‌کند به اختیار خود کارهایش را انجام می‌دهد اما به هیچ عنوان بی نیاز از خدا نیست؛ زیرا او چنین موجودی را خلق کرده است و در عالم، قدرت و فیض مستمر از سوی خداوند (جلّ جلاله) جاری است، ولی اختیار و گزینش اعمال از انسان است. (تحقیق فلسفی - کلامی در قضا و قدر، ص ۷۷) به عبارت دیگر، علم و اراده ازلی خداوند، به عمل اختیاری ما تعلق می‌گیرد (همان، ص ۱۱۳).

انسان می‌تواند در قضا و قدر تغییر ایجاد کند اما نمی‌تواند از حیطة آن خارج شود. (الکافی، ج ۱، ص ۱۵۲، ح ۲: إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ فِيهِ قَبْضٌ وَ بَسْطٌ مَّا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَوْ نَهَى عَنْهُ إِلَّا وَفِيهِ لِهَاتِلَاءٌ وَ قَضَاءٌ) دلیل آن

هم روشن است. خداوند متعال وجود هر موجودی را فقط و فقط از راه اسباب و علل خاص خود ایجاد می‌کند و قضا و قدر نیز از نظام سبب و مسببی جهان و از علم و اراده الهی سرچشمه گرفته است. (ر.ک: انسان و سرنوشت، ص ۵۷ - ۶۴) از این رو، اگر قائل باشیم که فرد می‌تواند از قضا و قدر خارج شود، لازمه این اعتقاد خارج شدن از حیطة علیت است که کاملاً ممتنع است. (در جنایت و معصیت هم درست است که اراده ازلی از اوست، ولی خداوند راضی به معصیت نیست) در مورد ایجاد تغییر در قضا و قدر توسط انسان نیز می‌گوییم که او توانایی دارد تا در سلسله علل قرار بگیرد و خود به وسیله اختیارش، به عنوان علت، معلولی را ایجاد نماید. مثلاً اگر کسی بیمار شود و دارو بخورد و نجات پیدا کند، یا دارو زیان‌بخش بخورد و نجات نیابد و یا از محیط بیماری دوری گزیند و مصون بماند، همه به موجب قضا و قدر است. از بحث علیت این را هم می‌توان نتیجه گرفت که هر اندازه علل و اسباب مختلف متصور باشد، قضا و قدرهای گوناگون نیز متصور است. آن چه که واقع می‌شود و صورت می‌گیرد، به قضا و قدر الهی و آن چه هم که متوقف می‌شود نیز به قضا و قدر الهی است. (انسان و سرنوشت، ص ۶۹) پس این انسان است که اجازه دارد یکی از این قوانین را برگزیند. در روایات هم به این عقیده اشاره شده است.

۱. از امام صادق □ در باره جبر و اختیار سؤال شد، حضرت فرمود: «لَا جَبْرَ وَلَا قَدَرَ وَ لَكِنْ مَنزِلَةٌ مِنْهُمَا وَ فِيهَا الْحَقُّ الَّتِي بَيْنَهُمَا لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا الْعَالِمُ أَوْ مَنْ عَلَّمَهَا إِيَّاهُ الْعَالِمُ؛ (الكافي، ج ۱، ص ۱۵۹، ح ۱۰) نه جبر است و نه اختیار، بلکه منزلی بین این دو حق در آن است. و آن را نداند جز عالم یا کسی که عالم آن را به وی آموخته باشد».

۲. مردی از امام صادق □ سؤال کرد: قربانت، خدا بندگان را به گناه وا داشته؟ فرمود: «الله أَعَدَّ مِنْ أَنْ يُجِزَّهِمْ عَلَى الْمَعَاصِي ثُمَّ يُعَذِّبُهُمْ عَلَيْهَا». گفت: قربانت، خدا کار را به بندگان وا داشته؟ فرمود: «لَوْ فَوَّضَ إِلَيْهِمْ لَمْ يَحْضِرْهُمْ بِالْأَمْرِ وَ النَّهْيِ». گفت: قربانت، میان این دو، مرحله‌ای است؟ فرمود: «نَعَمْ، أَوْسَعُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» (همان، ح ۱۱).

«امر بین الامرین» به معنای جبر مطلق و یا اختیار مطلق نیست، بلکه در عالم، هم جبر و هم اختیار، وجود دارد. اگر اختیار و جبر را از هم جدا کنیم، می‌توانیم قضا و قدر را به دو بخش قضا و قدر تکلیفی (بحار الأنوار، ج ۵، ص ۱۱۲. این تعبیر برگرفته از بیانی است که علامه مجلسی در شرح یک روایت آورده‌اند) و قضا و قدر غیر تکلیفی تقسیم نماییم. در حقیقت، این نظریه را به دو بخش تفکیک کردیم. یعنی آن امری را که دال بر اختیار است را قضا و قدر تکلیفی و آن امری را که دال بر جبر و پدیده‌های جبری است، قضا و قدر غیر تکلیفی می‌نامیم.

قضا و قدر تکلیفی

همه افعال انسان در تکلیف و تشریح خداوند، به واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح قابل تقسیم است که در ارتباط با اختیار انسان است. قضا و قدر به این معنا، قضا و قدر تکلیفی است. انسان به وسیله اختیار خود هر عملی را که انجام دهد، در قالب یکی از این پنج عنوان جای می‌گیرد و موجب ثواب یا عقاب خواهد بود. این نوع از قضا و قدر، بر گرفته از این کلام امیر مؤمنان \square است که در توضیح قضا و قدر بیان فرمود: «الامر بالطاعة والنهي عن المعصية... والوعيد والوعيد والترغيب والترهيب، كل ذلك قضاء الله في أفعالنا وقدرة لأعمالنا؛ (همان، ج ۵، ص ۹۶، ح ۲۰) امر به بندگی و نهی از گناه... وعده خوب و بد، و ثواب و عقاب، قضای خداوند در کردار ما و تقدیر او در اعمال ماست».

یا در کلام دیگر حضرت امیر \square در پاسخ فردی که گفت: آیا رفتن ما به شام، به قضا و قدر الهی بود؟ فرمود: «ما از تپه‌ای بالا نرفتیم و از بلندی به پایین نیامدیم مگر به قضا و قدر الهی». آن مرد پرسید: پس ما دیگر مأجور نیستیم؟ این جا امام \square بیان داشتند: «وَيَحْكُمُ لَعَلَّكَ ظَنَنْتَ قَضَاءَ لَازِمًا وَقَدْرًا حَتَّىٰ. لَوْ كَانَ كَذَلِكَ، لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ، وَسَقَطَ الْوَعْدُ وَالْوَعِيدُ. إِنَّ اللَّهَ أَمَرَ عِبَادَهُ تَحْيِيرًا وَنَهَاهُمْ تَحْذِيرًا وَكَلَّفَ يَسِيرًا وَ لَمْ يُكَلِّفْ عَسِيرًا، وَأَعْطَى عَلَى الْقَلِيلِ كَثِيرًا وَ لَمْ يَعْصِ مَغْلُوبًا وَ لَمْ يُعْطِ مَكْرَهًا؛ (نهج البلاغه، حکمت ۷۸) وای بر تو، شاید قضای لازم و قدر حتمی را گمان کرده‌ای؟ اگر چنین بود، پاداش و کیفر، بشارت و تهدید الهی، بیهوده بود. خداوند سبحان، بندگان خود را امر کرد در حالی که اختیار دارند و نهی فرمود تا بترسند. احکام آسانی را واجب کرد و چیز دشواری تکلیف نفرمود و پاداش اعمال اندک را فراوان قرار داد. با نافرمانی بندگان مغلوب نخواهد شد و با اکراه عطا و بخشش نمی‌کند».

نباید فراموش کرد، این قدرت و استطاعت که خداوند به انسان بخشیده، متفاوت از قدرت و استطاعتی است که انسانی به انسان دیگر می‌بخشد. چرا که وقتی فردی چیزی را به دیگری عطا می‌کند دیگر او مالک آن نیست؛ درحالی که خداوند در عین این که اختیار را بخشیده است، خود نیز به عنوان قدرت برتر و والاتر، مالک آن است. از این رو، توانایی دخل و تصرف را در آن - البته طبق قوانینی خاص و در قالب قانون علیت - دارد. در روایتی از امام رضا \square چنین رسیده است: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَمْرًا، سَلَبَ الْعِبَادَ عَقْلَهُمْ فَأَنْفَذَ أَمْرَهُ وَ تَمَّتْ إِرَادَتُهُ، فَإِذَا أَنْفَذَ أَمْرَهُ، رَدَّ إِلَىٰ كُلِّ ذِي عَقْلٍ عَقْلَهُ. فَيَقُولُ: كَيْفَ ذَا؟ مِنْ أَيْنَ ذَا؟» (تحف العقول، ص ۴۶۶) هر گاه خداوند چیزی را بخواهد، عقل‌های بندگان را از آنان سلب می‌کند و حکم خود را به اجرا در می‌آورد و خواسته خود را به پایان می‌رساند. همین که حکم خود را اجرا کرد، عقل هر صاحب عقل را به او بر می‌گرداند. آن گاه او می‌گوید: چگونه شد که این کار صورت گرفت؟ از کجا این کار انجام گرفت؟

در عمل بزرگ و بدو به قضا و قدر

اگر زمانی خداوند در اختیار، دخل و تصرف نماید، هر چند موضوع آن فعل و اختیار انسان باشد، چون هم پدیده‌ای جبری است و هم باز خواست انسان نسبت به چنین رویدادی، دور از رأفت خداوند است، در مصادیق قضا و قدر غیر تکلیفی جای می‌گیرد.

این قضا و قدر، با حزن مثبت اختیاری در ارتباط است؛ چرا که این حزن در زمره اعمال قرار می‌گیرد و فرد با اختیار خود سراغ این قضا و قدر تکلیفی می‌رود و محزون می‌گردد. البته این نوع از قضا و قدر، با حزن منفی هم ارتباط دارد؛ چرا که آن هم در زمره اعمال است. ولی چون این نوع از قضا و قدر که مربوط به فعل و اختیار انسان است، راه درمان و زدودن حزن و اندوه نیست، تنها یک جا می‌تواند نقش مؤثری در درمان داشته باشد و آن وقتی است که در ارتباط با قضا و قدر غیر تکلیفی قرار بگیرد. در غیر این صورت، باید از آن صرف نظر کرد.

قضا و قدر غیر تکلیفی

قضا و قدر غیر تکلیفی، خارج از محدوده انسان و مختص به فعل خداوند است. همه پدیده‌ها، جدای از آن چه که در تکلیف و تشریح گذشت، در این جا رخ می‌دهد. به عنوان نمونه می‌توان مرگ را مثال زد که انسان و عزیزانش باید از این دنیا رحلت کنند. (ر.ک: سنت‌های تاریخ در قرآن، ص ۹۴) و جز این هم هیچ راهی وجود ندارد. و چون فرد با وجود اختیاری که دارد، در اصل رفتن از دینا هیچ نقشی ایفا نمی‌کند، این گونه موارد جزء قضا و قدر غیر تکلیفی قرار می‌گیرند.

نکته‌ای در این جا وجود دارد و آن برخی اثرگذاری‌های این دو قضا و قدر (تکلیفی و غیر تکلیفی) بر یک‌دیگر است: اثرگذاری فعل انسان به خواست الهی و اثرگذاری خواست خداوند بر فعل انسان و جهان هستی. یعنی هم خداوند راه‌هایی را به اذن خودش برای انسان قرارداده تا بتواند به قضا و قدر غیر تکلیفی و غیر اختیاری اثر بگذارد و هم این که خود او می‌تواند هر لحظه اراده را از انسان بگیرد تا اراده خویش را تمام کند، که هر دو، نوعی از «سنت‌های الهی» هستند. این اثرگذاری، خارج از قانون علت نیست، با این توجه که ما برخی از این قوانین را می‌شناسیم و برخی را نمی‌شناسیم. (عدل الهی، ص ۱۱۵) به عنوان نمونه، خداوند متعال می‌فرماید: «هر کس تقوا پیشه کند، برای او راه خروج قرار می‌دهم». (سوره طلاق، آیه ۳) - یعنی نوع فعل صادر شده از سوی انسان، علت، و پدیدار شدن امری از سوی خداوند، معلول است. (البته این علت‌ها، اموری جدا از علم مادی است و در اسباب و علل معنوی، چون دعا، صدقه، ظلم، توکل و... جای دارند).

در اثرگذاری نوع دوم (تأثیر فعل خداوند بر فعل انسان) می‌توان به تولد حضرت عیسی □ اشاره کرد که بدون ازدواج مادرش متولد گردید. هر دوی این موارد، به عنوان مصادیق «سنت‌های الهی» به شمار می‌روند. (عدل الهی، ص ۱۱۴ - ۱۱۷) برخی از این اثرگذاری‌ها، با نام

قضا و قدر کلی یا قوانین آفرینش مربوط به انسان‌ها و جامعه یاد کرده‌اند. (ر.ک: جبر و اختیار، ص ۱۵۷)

مراد از قضا و قدر در روایت امام صادق \square همین نوع است. در بسیاری از حوادث که در عالم هستی رخ می‌دهد، انسان در پیدایش و یا حتی از بین بردن آن نمی‌تواند کاری انجام دهد، ولی اثر وضعی و طبیعی آنها ایجاد حزن و اندوه در وجود آدمی است. انسان با اعتقاد و علم به این که در برخی از وقایع، موجودی دست‌بسته است، می‌تواند حس رضامندی را در وجود خود روشن نموده و تاریکی غم و غصه را از وجود خود بزدايد و در نهایت، بیماری افسردگی خود را درمان نماید.

رابطه حزن و قضا و قدر

پس از بیان انواع حزن و قضا و قدر، باید به بررسی رابطه این دو با یکدیگر بپردازیم. در میان بحث گفتیم که از حزن مثبت و قضا و قدر تکلیفی به عنوان راه درمان مستقل، باید صرف نظر کرد. آن چه باقی می‌ماند، حزن منفی (با دو نوع حزن بر داشته‌های از دست‌رفته و حزن بر نداشته‌ها) و در مقابل آن قضا و قدر غیر تکلیفی است که باید از ارتباط آن دو و نوع درمان کردن قضا و قدر سخن گفته شود، تا به مراد اصلی معصوم نزدیک شویم.

این که در حزن منفی، حزن بر داشته‌های از دست‌رفته را از موضوع بحث خارج نمودیم، به این معنا نیست که قضا و قدر نمی‌تواند آن را درمان کند، بلکه چون نقش کم‌رنگ‌تری دارد، بیان نگردید. در ذیل عنوان آن گفتیم که علاقه، نقش مؤثری در رضامندی ایفا می‌کند. اگر علاقه کنترل شده باشد، رضامندی در مقابل حوادث آینده، حاصل می‌آید. از سوی دیگر، هنوز قضایی رخ نداده تا در مقابل آن رضایت ایجاد شود.

الف. یکی از انواع حزن‌های منفی، حزن بر داشته‌های از دست‌رفته است. اگر رویدادی اندوه‌زا در قالب قضا و قدر غیر تکلیفی، دامن داری‌هایمان را بگیرد، باید به یاد داشته‌باشیم که اولاً، هر چند ما مختاریم، لیکن بسیاری از امور، خارج از اختیار و خلاف میل ما، جریان می‌یابد. ثانیاً، مالک حقیقی و ابدی داشته‌ها، خداوند است. یعنی هم آزادی ما در محدوده قضا و قدر تکلیفی است و هم داشته‌های ما امانت‌هایی هستند که هر وقت صاحب آنها اراده کند، می‌تواند با قضا و قدر از ما باز ستاند. پس اگر چنین قضا و قدری وجود دارد، اندوه و حزن، بی‌معناست.

ب. یکی دیگر از انواع حزن منفی، حزن بر نداشته‌هاست. اگر چه انسان مختار است، ولی اختیار او مطلق نیست و توانایی رسیدن به همه خواسته‌ها را ندارد. هر انسان استعداد ویژه‌ای دارد و تنها در محدوده مقدرات و استعدادهای خود می‌تواند از آزادی و تلاش خویش بهره‌گیر (مَجْلَه) علوم حدیث، ش ۴۹ - ۵۰، ص ۹) و نمی‌تواند از توانایی خود تجاوز کند. امیر مؤمنان \square می‌فرماید:

«قَدَرَ مَا خَلَقَ، فَأَحْكَمَ تَقْدِيرَهُ، وَ دَبَّرَهُ فَالطَّفَ تَدْبِيرَهُ، وَ وَجَّهَهُ لِرُوحِهِ فَلَمْ يَتَعَدَّ حُدُودَ مَنَزَلَتِهِ» (نهج البلاغه، خطبه ۹۱) آن چه آفرید، مقدر کرد و تقدیر آن را استوار نمود، و تدبیرش کرد و تدبیر آن را به انجام رساند و آن را به سمت و سوی خودش راهنمایی کرد و از قلمرو جایگاهش تجاوز ننمود. علاوه، آنجا هم که استعداد فرد و شرایط برای رسیدن به خواسته فراهم است، نباید اراده خداوند را فراموش کرد. چرا که ممکن است انسان مطلوبی را بخواهد ولی اراده خداوند برای تحقق، بدان تعلق نگیرد. بهترین مثال آن، فقر و نداری برخی از مؤمنان است. در یک حدیث قدسی طولانی، خداوند می فرماید: «اگر به بنده مؤمن، صحت بدن و وسعت در زندگی یا بیماری و تنگی دهم، به این دلیل است که می دانم چه امری، دین او را اصلاح می کند (الکافی، ج ۲، ص ۶۱ و ۶۲) در چنین موردی، هر چه که انسان تلاش کند، چون خواست خداوند به آن تعلق نرفته، این تلاش ثمر نمی بخشد. در نتیجه، حزن انسان هم در مقابل این قضا و قدر، بی فایده است.

ج. در اثرگذاری قضا و قدر تکلیفی و غیر تکلیفی به یکدیگر بیان شد که برخی افعال انسان، به عنوان قضا و قدر تکلیفی، سبب صدور فعلی از جانب خداوند، به عنوان قضا و قدر غیر تکلیفی، می گردد. برای مثال، اگر فعلی از انسان صادر شود که سبب بلایی گردد و انسان را محزون کند، می توان با تغییر آن فعل، مانع پدید آمدن اندوه گردیم. در روایت امام صادق علیه السلام که می فرماید: «هر کس معصیت کند و گناهش زیاد شود، به گونه ای که عملی برای کفاره نداشته باشد، دچار حزن می گردد» (المؤمن، باب التمحیص بالحزن والهجم، ص ۴۴) این مطلب مشهود است که گناه، سبب حزن یا عامل اندوه زاست. انسان با گناه نکردن، از به وجود آمدن غمها جلوگیری می کند. د. این احتمال نیز بعید نیست که مراد از قضا و قدر، حاکم بودن قانون علیت بر عالم است. در حزن منفی بیان شد که مهم ترین عامل حزن، دنیا و علاقه (بحار الأنوار، ج ۵، ص ۱۲۰: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «الرغبة فی الدنیا، تُکثرُ الهَمَّ والحُزنَ»). بدان است. اگر فرد از علاقه خود نسبت به دنیا بکاهد، حزن او نسبت به داشته ها و نداشته هایش کم می شود. چرا که علاقه، علت و اندوه، معلول است. در همین جهت می توان به نشناختن دنیا (غرر الحکم، ح ۸۹۳۵: امیر مؤمنان علیه السلام: «مَنْ عَرَفَ الدُّنْيَا، لَمْ يَحْزَنْ عَلَيَّ مَا أَصَابَهَا» قانع نبودن، (میزان الحکمه، ح ۱۷۱۶۳: امام حسین علیه السلام: «الفنوع، راحة الأبدان») و... به عنوان عوامل حزن اشاره کرد.

کتابنامه

- قرآن کریم
- إرشاد القلوب، حسن بن محمد ابو الحسن ديلمی، ترجمه: عبد الحسين رضایی، تهران: الاسلاميه، ۱۳۷۷.
- أعلام الدين في صفات المؤمنين، الديلمی، قم: مؤسسه آل البيت □ لإحياء التراث، بی تا.
- التوحيد، شيخ صدوق، تصحيح: سيد هاشم طهرانی، قم، انتشارات جامعه مدرّسين، بی تا.
- العين، خليل بن احمد فراهیدی، تحقيق: مهدي مخزومی، قم: اسوه، ۱۳۷۲.
- الكافي، كليني، تصحيح: علي اكبر غفاری، تهران: دار الكتب الاسلاميه، ۱۳۶۳.
- المؤمن، حسين بن سعيد الاهوازی، تحقيق و نشر: مدرسه الامام الهادي، ۱۳۶۳.
- النهاية في غريب الحديث والأثر، ابوالسعادات المبارك الجزري، رياض: دار ابن الجوزي، ۱۳۷۹.
- انسان و سرنوشت، شهيد مطهری، تهران: صدرا، دهم، ۱۳۷۰.
- آموزش عقاید، مصباح يزدي، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، سوم، ۱۳۷۹.
- بحار الأنوار، علامه محمد باقر مجلسی، بيروت: دار الاحيا و تراث العربی، بی تا.
- پایان نامه «حزن و افسردگی در آیات و روایات»، محمد تقدیری، قم: حوزه علمیه، تربیت مدرس، ۱۳۷۴.
- پایان نامه «قضا و قدر و سر نوشت انسان»، زهرا حاج حیدری، قم: مرکز حوزه علمیه خواهران، ۱۳۸۵.
- تحف العقول عن آل الرسول □، ابن شعبه حرانی، تصحيح: علي اكبر غفاری، ترجمه: كمره‌ای، تهران، کتابچی، نهم، ۱۳۸۴.
- تحقيق فلسفی - کلامی در قضا و قدر، عزيز الله سالاری، تهران: مؤسسه نشر جهاد، دوم. بی تا.
- جبر و اختيار، [آية الله] سبحانی، نگارش: علي ربّانی گلپایگانی، قم: مدرسه امام صادق □، ۱۳۸۷.
- دایرة المعارف تشیخ، زیر نظر: احمد حاج صدر سيد جوادى، بهاء الدين خرمشاهی، کامران فانی، تهران: نشر شهيد سعيد محبّی.
- سرنوشت از دیدگاه علم و فلسفه، [آية الله] جعفر سبحانی، قم: مدرسه امام صادق □، اول، ۱۳۸۲.
- سنت‌های تاریخ در قرآن، شهيد محمد باقر صدر، ترجمه و تحقيق: دکتر سيد جمال الدين موسوی، تهران: تفاهم، سوم، ۱۳۸۱.
- عدل الهی، شهيد مطهری، تهران: صدرا، دوازدهم، ۱۳۷۷.
- علوم حدیث، ش ۳۴، پاییز و زمستان ۱۳۸۷؛ ش ۴۹ و ۵۰.

- غرر الحکم و درر الکلم، عبد الواحد بن محمد تمیمی الآمدی، تهران: دانشگاه تهران، چهارم، ۱۳۷۳.
- غریب الحدیث، عبد الرحمان بن علی الجوزی، تعلیق: عبد المعطی امین قلجی، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۳۸۳.
- لسان العرب، ابن منظور، بیروت: دار صادر - دار بیروت، ۱۳۴۱.
- مختار الصحاح، زین الدین محمد بن ابی بکر بن عبد القادر الرازی، تحقیق: حمزه فتح الله، مؤسسه الرساله، یازدهم، ۱۴۲۶ هـ.
- معجم المقایس اللغه، احمد بن فارس بن زکریا الرازی، بیروت: دار الکتب العلمیه. بی تا.
- معجم مفرس لألفاظ أحادیث بحار الأنوار، قم: مرکز الابحاث و الدراسات الاسلامیه، اول، ۱۳۷۶.
- معراج السعاده، ملا احمد نراقی، قم: هجرت، ۱۳۷۴.
- مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، تحقیق: صفوان عدنان داوودی، بیروت - دمشق: دار القلم - دار الشامیه، اول، ۱۴۱۶ هـ.
- مکارم الأخلاق، طبرسی، قم: منشورات الشریف الرضی، ششم، ۱۳۹۲ هـ.
- میزان الحکمه، محمدی ری شهری، مترجم: حمیدرضا شیخی، قم: دار الحدیث، اول، ۱۳۷۷.
- نشریه پرسمان، ش ۴۳، فروردین ۱۳۸۵.
- نهج البلاغه، مترجم: دشتی، تهران: زهد، دوم، زمستان ۱۳۷۹.